

شمس تبریزی

«هر حالی و هر کاری که در آن حال و آن کار، مرگ را دوست داری، آن کار نکوست. پس میان هر دو کاری که متردد باشی، در این آینه بنگر که از آن دو کار با مرگ کدام لایق تر است.»

چنانکه آثار نوشتاری و صوتی‌ام طی هشت - نه سال اخیر حکایت می‌کند، دلبسته و دلمشغول میراثِ ستبرعرفان خراسانی‌ام و سال‌هاست آثار بزرگانِ این نحله، با یزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، جلال‌الدین رومی... را می‌خوانم و در مضامین آنها تأمل می‌کنم. بدون تردید، یکی از مشایخ این قوم، شمس تبریزی است. نام او هم بدین سبب که با نام مولانا گره خورده و نقشی بی‌بدیل در تبدیل مزاج و تحولِ احوالِ این نابغه دوران داشته، هم به علت اثر گران سنگِ «مقالات» که از او بر جای مانده، ماندگار گشته و آثار او را در خورِ بازخوانی مکرر ساخته. مضافاً بر اینکه، جهت فهم ژرفترِ «مثنوی معنوی» و «فیه ما فیه» مولوی، «مقالات شمس» قویاً بکار می‌آید. شخصاً، بارها فقرات مختلف «مقالات» را با ابیات «مثنوی» و فصول «فیه ما فیه» تطبیق نموده و نکات نیکو صید کرده و آموخته‌ام. استاد محترم، دکتر موحد نیز در آثار نغزی چون «شمس تبریزی»، «تصحیح و تعلیق مقالات شمس تبریزی» و «اسطربلاب حق»، از ارتباط وثیق میان «مقالات شمس تبریزی» و آثار مکتوب و منظوم مولانا پرده برگرفته است.

فقره فوق را از «مقالات شمس تبریزی» نقل کردم. سال‌ها پیش آنرا خوانده بودم، در عین حال خواندن دوباره آن در یکی از نوشته‌های دوست دانشور و مولوی پژوه و خوش ذوقم، نوید بازرگان، اکسیری که در آن به ودیعت نهاده شده را در ذهن و ضمیرم زنده کرد.

مولوی در «مثنوی معنوی»، خودشناسی را در آینه مرگ‌شناسی، می‌بیند و می‌شناساند. که:

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست
پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
آنک می ترسی ز مرگ انــــدر فرار
آن ز خود ترسانی ای جان هوش‌دار

شمس تبریزی از این امر فراتر رفته و بر کار و حالی انگشت تأکید نهاده که در هنگام مرگ دوست داری بدان مشغول باشی. به نزد او، شناختِ این امر، ترا با خویشتن و فلز وجودیات بیشتر و ژرفتر آشنا می‌سازد. پس از خواندن این سخن شمس، به خود مراجعه کردم و پس از لختی تأمل دریافتم که در میان امور متعدد و متنوع و رنگارنگِ این جهانی، خواندن و نوشتن و معلمی کردن را بیش از

دیگر کارها دوست دارم و بدان‌ها عمیقاً مایلیم. افزون بر این، به رغم سختی انتخابِ میان این سه، نوشتن برایم دل‌انگیزتر و روح‌نوازتر است، که مجال فراختری برای تماشای «درون آینه روبرو» فراهم می‌آورد؛ تماشا کردنی که مرا از پرداختن و اندیشیدن به دیگر امور باز می‌دارد و به تعبیر سپهری، «غفلت پاک» را برایم رقم می‌زند. سال‌ها پیش در «کویریات» شریعتی خوانده بودم که نوشتن برای فراموش کردن است، نه به خاطر آوردن. عمق این سخن را وقتی دریافتم که خود نیز به نوشتن پرداخته و بخشی از کار و بار روزانه‌ام مصروف نگاشتن شده است. با عنایت به نکات فوق، تصور می‌کنم در رسیدن مرگ و روی در نقاب خاک کشیدن، هنگام نوشتن، مرا بیشتر می‌سزد و به تعبیر شمس لایق‌تر است.